

ادب عربی، سال ۹، شماره ۱

بهار و تابستان ۱۳۹۶

آیرونی کلامی در حکایت‌هایی از کتاب *البخلاء* جاحظ

حسن مقیاسی*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه قم

سمیرا فراهانی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

(از ص ۲۷۹ تا ۲۹۴)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۶/۲۹

چکیده

آیرونی کلامی از مهم‌ترین انواع آیرونی است که در سطح کلام رخ می‌دهد و در قالب این تکنیک بیانی، جملات آگاهانه یا ناآگاهانه کارکرد ارجاعی خود را از دست داده و معنای حقیقی را متضاد و واژگونه نشان می‌دهند؛ از این رو نوعی دوگانگی در سخنان گوینده پدید آمده که عمدتاً به عنوان شگردی بلاغی کاربرد دارد. آیرونی کلامی در ادبیات عربی با اصطلاح «المفارقة اللفظية» شناخته شده و به مثابه تکنیکی بیانی برای مقاصد استهزائی به کار می‌رود که نمونه‌هایی از آن را می‌توان در حکایت‌های جاحظ مشاهده نمود. در این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی حکایت‌های کتاب *البخلاء* پرداخته می‌شود و نوع بیان جاحظ در توصیف احوالات بخیلان و ذکر خصوصیت‌های اخلاقی آنان از منظر آیرونی کلامی ارزیابی می‌گردد. جاحظ در حکایت‌های خود از برخی شیوه‌های آیرونی کلامی در قالب تهکم، طعن و کنایه، هزل، شوخی‌نما و... به قصد استهزاء بخیلان و نقد جامعه معاصر خود بهره می‌برد.

واژه‌های کلیدی: سخریه، فولکلور، آیرونی کلامی، جاحظ، *البخلاء*.

۱. مقدمه

آبرونی، صنعتی بلاغی است که در آن معنایی متفاوت و مخالف با معنای ظاهری کلام اراده می‌شود و عمدتاً براساس تناقضی غیرمنتظره میان لفظ و معنا که گاه خنده‌آور است پدید می‌آید. در این صنعت بلاغی، گوینده هدف اصلی خود را در پس کلمات و عبارات پنهان کرده و حقیقت و معنی نهفته شده در ورای معنای ظاهری الفاظ و عبارات را در نظر دارد. آبرونی در حقیقت برگرفته از نام شخصیتی یونانی به نام «آبرون» است که با مشخصه‌ها و ویژگی‌های خاص خود، در مقابل شخصیت دیگری به نام «آلازون» قرار می‌گیرد و به مدد تیزهوشی و زیرکی خود، در تعامل و گفتگوی با او به برتری دست می‌یابد. «آبرونی در اصطلاح ادبیات به لحاظ گستردگی معنا چون منشور چند وجهی است که امکان دارد هرکس به تناسب برداشت خود، آن را از یک یا دو جنبه تعریف کند» (داد، ۱۳۸۷: ۸).

اصطلاح آبرونی نخستین بار در سال ۱۵۰۲م در ادبیات انگلیسی به کار رفته است و پس از آن، صاحب نظران غربی با توجه به پیشینه تاریخی آن، تعاریف متعددی از آبرونی ارائه داده‌اند و عمدتاً آن را به مثابه یک صنعت بدیعی و نوعی مجاز به شمار می‌آورند که در آن گوینده کلامی را بر زبان می‌آورد که مقصود حقیقی او نیست. مکالمات سقراط را می‌توان مصادیقی از این نوع تعریف به شمار آورد. در پایان قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی، نظریه پردازان آلمانی از جمله فردریش شلگل تعریف جدیدی از آبرونی ارائه دادند. به اعتقاد شلگل، آبرونی بازشناسی این حقیقت است که دنیا در ذات خود، ناسازگون است و تنها یک نگرش دو گانه می‌تواند کلیت تناقض آفرین آن را درک کند (ر.ک: مکاریک، ۱۳۸۸: ۱۵).

با توجه به آنچه که بیان شد، به نظر می‌رسد ارائه یک تعریف مشخص و دقیق از آبرونی به علت گستردگی مفاهیم در نزد صاحب نظران دوره‌های مختلف تاریخی، کاری بس دشوار باشد؛ اما آنچه که مسلم است وجود مشخصه‌ها و ویژگی‌های مشترکی است که این دسته از صاحب نظران در تعاریف خود از آبرونی بدان توجه داشته‌اند. بر این اساس می‌توان گفت در ساختار آبرونی تناقض میان صورت و محتوای کلام، غیرمنتظره بودن سخن که بافت و سیاق کلام نقش بسزایی در پدید آمدن آن دارد و نیز خنده-آوردن بودن سخن که گاه روی می‌دهد و همیشگی نیست، از جمله ویژگی‌های مشترک آبرونی به حساب می‌آید.

آیرونی کلامی یکی از انواع آیرونی است که صاحب‌نظران این فن عمدتاً در تقسیم‌بندی‌های متعدد خود بدان اشاره کرده‌اند. این نوع از آیرونی در قالب واژگان و عبارت زبان نمود یافته و در حوزه ادبیات و حتی زبان محاوره کارکرد گسترده‌ای دارد و تقریباً به صنعت بیانی کنایه بسیار نزدیک است. «آیرونی کلامی زمانی روی می‌دهد که کلامی گفته شود و معنایی خلاف معنای رایج و مصطلح آن اراده گردد. در این نوع آیرونی نویسنده نقش مهمی داد و به نحوی برای شنونده یا خواننده معلوم می‌کند که گوینده منظوری کاملاً متفاوت با آنچه می‌گوید دارد» (غلامحسین‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۱۳).

در ادبیات عربی زبان‌شناسان و نظریه‌پردازان معاصر عرب متأثر از سیر مطالعات نقدی در غرب، به آیرونی و انواع آن پرداخته و درصدد برآمدند تا با تحلیل آثار نقدی و متون ادبی خویش، رگه‌هایی از این صنعت معاصر غربی را در متون نقدی کهن و معاصر خویش بیابند و در چارچوب آن، آثار ادبی خود را بررسی نمایند که در این راستا می‌توان به مقاله‌های «المفارقة» نبیله ابراهیم، *مجلة فصول*، المجلد ۷، العدد ۴، «المفارقة في رسالة التواضع و الزوابع» هاشم العزام، *مجلة جامعة أم القرى لعلوم الشريعة و اللغة العربية و آدابها* - العدد ۲۸/۲۴/۱۴۲۴هـ، «المفارقة اللغوية في معهود الخطاب العربي: دراسة في بنیة الدلالة» عاصم شحاده علي، الجامعة الإسلامية بماليزيا، الأثر، العدد ۱۰، «مفهوم المفارقة في النقد الغربي»، *نجاة علي*، *مجلة نزوى*؛ تصدر عن مؤسسة عمان للصحافة والنشر والإعلان، العدد الثالث و الخمسون/۲۰۰۹م، «شعرية المفارقة بين الابداع و التلقي» نعيمة سعدي، *مجلة كلية الآداب والعلوم الانسانية والاجتماعية*، جامعة محمد خيضر، الجزائر، العدد الأول، ۲۰۰۷م اشاره کرد.

آنچه در این پژوهش بدان پرداخته خواهد شد، نقد و بررسی موردی شاخصه‌ها و عناصر مهم‌ترین نوع آیرونی، یعنی آیرونی کلامی، در آثار یکی از شخصیت‌های برجسته عرب - عمرو بن بحر جاحظ - است. ساختار کلام جاحظ و شیوه‌های بیانی وی در توصیف برخی از شخصیت‌های حکایات، در پاره‌ای موارد، رنگ و بویی آیرونیکی دارد و جاحظ با مهارت خاص خود، صورت حکایت‌های خویش را به گونه‌ای بنا می‌نهد که ماهیت و عملکردی مطابق با آیرونی و عناصر سازنده آن دارد. بر این اساس پژوهش حاضر بر آن است تا با بررسی ساختار حکایت‌های البخلاء به این پرسش‌ها پاسخ دهد که شاخصه‌های آیرونی کلامی در حکایت‌های جاحظ در چه قالب‌های بیانی نمود یافته است. هم‌چنین با توجه به شخصیت طنز جاحظ این نوع آیرونی در بیان وی با کدامیک

از مؤلفه‌ها و عناصر طنز تناسب بیشتری دارد. در ادامه پس از معرفی نظریه یاد شده در ادبیات معاصر عربی، به ذکر نمونه‌هایی از آبرونی کلامی در حکایت‌های جاحظ-در کتاب *البخلاء*- اشاره خواهد شد.

۲. آبرونی در ادبیات عربی

در ادبیات عربی دربارهٔ معادل‌سازی آبرونی اختلاف‌نظرهایی دیده می‌شود. با توجه به ساختار، عملکرد و هدف غایی آبرونی در آثار ادبی، برخی آن را معادل واژهٔ *سخریه* در نظر گرفته‌اند. *سخریه* در معنای بلاغی خود، شیوه‌ای است که گوینده به واسطه آن، کلامی مغایر با مقصود واقعی خویش بیان می‌کند. به عنوان مثال، هنگامی که به شخص خسیسی صفت «بخشنده‌گی» نسبت داده می‌شود، ساختار کلام، رنگ و بوی آبرونیک به خود می‌گیرد که در آن ظاهر کلام معنایی مغایر با مقصود اصلی گوینده داشته و هدف از آن غالباً هجو پنهان، توییح و یا سرزنش مخاطب است. (ر.ک: وهبه، ۱۹۸۴: ۱۹۸) بن‌مایه و حقیقت *سخریه* را سه عنصر اصلی تشکیل می‌دهد که عبارتند از: استهزاء، پنهان و پوشیده‌گویی و خنده. این سه عنصر از بدنه و ساختار *سخریه* تفکیک‌ناپذیر است و هر تعریفی از آن، بر مبنای این سه عنصر اساسی ارائه می‌شود. کسانی که *سخریه* را معادل آبرونی برگزیده‌اند بر این عقیده‌اند که «*سخریه* روحیهٔ شوخ‌طبعی و بذله‌گویی^۱، طعنه و تمسخر^۲ و فکاهه و خنده^۳ را در برمی‌گیرد و به معنای دقیق کلمه *سخریه*، معادل آبرونی است» (الصلح، ۱۹۵۳: ۷).

منتقدان عرب در تعریف *سخریه* سه ویژگی ذکر کرده‌اند: طعن و استهزاء مخاطب، تضاد میان ظاهر و محتوای کلام (پوشیده‌گویی) و خنده‌آور بودن ماهیت سخن گوینده. شاید یکی از دلایلی که موجب شده تا این دسته از منتقدان عرب، *سخریه* را معادل مناسبی برای آبرونی برگزینند، توجه به تضاد میان صورت و محتوای کلام و خنده‌آور بودن سخن باشد. با توجه به اصل غربی آبرونی، به نظر می‌رسد که *سخریه* نمی‌تواند معادل دقیقی برای آبرونی باشد و اگرچه می‌توان برخی از نمونه‌های *سخریه* را در قالب آبرونی جای داد؛ اما هر *سخریه*‌ای آبرونی نیست؛ زیرا در *سخریه*، گاه تناقض موجود در کلام -برخلاف آبرونی- صریح و آشکار است به گونه‌ای که مخاطب مستقیماً طعنهٔ سخن گوینده را دریافت می‌کند. «میوک در این مورد مثالی را مطرح می‌کند و چنین می‌گوید: هنگامی که استادی به دانش‌آموز خود می‌گوید آفرین!.. از تو انتظار نداشتم که به سؤال پاسخ صحیحی بدهی، در واقع این سخن تمسخرآمیز آبرونی به حساب نمی‌آید؛

چرا که معنای حقیقی کلام [که طعن و تمسخر است] بی‌تردید از ظاهر کلام استاد استنباط می‌شود؛ در حالیکه در آیرونی معنای حقیقی و پنهان به نوعی در هم تنیده شده است» (علی، ۲۰۰۹: ۷). از طرفی دیگر خنده‌آور بودن کلام که در سخریه مطرح است از ویژگی‌های فرعی آیرونی به حساب می‌آید؛ یعنی آیرونی گاه خنده‌آور است؛ از این‌رو می‌توان گفت رابطه سخریه با آیرونی از نوع عموم و خصوص من وجه است و در صورتی که ساختاری متناسب با آیرونی داشته باشد می‌توان آن را از شیوه‌های بیانی آیرونی کلامی به حساب آورد.

در برخی دیگر از کتاب‌های ادبی و بلاغی، از آیرونی با عنوان تهکم یاد کرده‌اند. «شاکر عبدالحمید» در کتاب خود، اصطلاح تهکم را معادل آیرونی برگزیده و واژه‌های سخریه و استهزاء را از معانی تهکم برمی‌شمارد (ر.ک: عبدالحمید، ۲۰۰۳: ۴۰) و سخریه را زیر مجموعه تهکم می‌داند. برخی منتقدان نیز تهکم و سخریه را مترادف هم به شمار می‌آورند؛ با این تفاوت که زبان تهکم زبانی گزنده، تلخ، برنده و بی‌پرواست؛ اما سخریه بیانی نرم دارد و خشونت و تیزی تهکم در آن دیده نمی‌شود. از آنجا که زبان تند و گزنده تهکم در همه انواع آیرونی وجود ندارد، از این‌رو بهتر است تهکم را نیز یکی از شیوه‌های بیانی آیرونی کلامی برشمرد. بر این اساس، اصطلاح «تهکم» – که بیشتر در قالب استعاره‌های تهکمیه و عنادیه مصداق می‌یابد – معادل دقیقی برای آیرونی به معنای خاص کلمه نیست؛ زیرا در دیگر انواع آیرونی، تنها با الفاظ و عبارات زبان مواجه نیستیم و در حقیقت دامنه آیرونی به موقعیت‌ها و یا ساختار کلی اثر کشیده می‌شود. «بنابراین می‌توان گفت استعاره تهکمیه نوعی آیرونی است و نه مترادف با آن. پس رابطه این دو با هم از نوع عموم و خصوص است» (غلامحسین‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۳۰).

در برابر اصطلاحات یاد شده، برخی از ناقدان معاصر عرب اصطلاح «المفارقة» را مفهومی درخور و شایسته برای صنعت آیرونی در نظر گرفته‌اند که معنایی جامع‌تر از سایر اصطلاحات یاد شده دارد. پایه و اساس نظریه‌های این دسته از منتقدان بر پایه تضاد و مغایرت لفظ و معناست که نخستین و بارزترین شاخصه آیرونی به شمار می‌آید. آنان نیز متأثر از اصل غربی نظریه یاد شده، آیرونی را نوع خاصی از کلام دانسته که در آن معنای اصلی، معکوس و در تضاد با واژگان به کار رفته در ساختمان کلام می‌باشد. به عنوان نمونه، هنگامی که ساختار و صورت ظاهری کلام به قصد مدح و ستایش است؛ اما

در باطن معنای ذم و نکوهش را القا می‌کند [ذم شبیه به مدح و بالعکس] نوعی آبرونی در آن به کار رفته است (علی، ۲۰۰۹: ۱).

«عبدالواحد لؤلؤة» از جمله پژوهشگران معاصر عرب است که متأثر از متون نقدی و ادبی غرب (انگلیسی) معادل «المفارقة» را برای این صنعت ادبی برگزیده و عناصر، ویژگی‌ها و انواع آبرونی را با توجه به اصل انگلیسی آن به زبان عربی ترجمه نموده است. این نکته‌ای است که سایر پژوهشگران عرب در آثار خود، توجه چندانی بدان ننموده و در کتاب‌های نقدی خویش، تنها به بیان تعاریف سطحی و ذکر تک واژه معادل برای صنعت آبرونی اکتفا کرده‌اند؛ بی‌آنکه نامی از دیگر انواع آبرونی از جمله آبرونی ساختاری، آبرونی رمانتیک، آبرونی تقدیر و... در نوشته‌های آنان به چشم خورد؛ حال آنکه عبدالواحد لؤلؤة در کتاب خود، «موسوعة المصطلح النقدي» (ر.ک: میویک، ۱۹۹۳: ۹/۴-۲۶۰) به بررسی انواع آبرونی و شاخصه‌های اساسی آن به همراه نمونه‌هایی از آثار و متون آبرونیک در غرب اشاره کرده است. مترجم در این کتاب، با اشاره به خاستگاه و پیشینه آبرونی در کمدی قدیم یونان و بازتاب آن در ادبیات غربی، دسته‌بندی‌های متعدد نویسنده سی. میوک-را از انواع آبرونی از جمله «آبرونی کلامی»^۴، «آبرونی موقعیت»^۵، «آبرونی نمایشی»^۶، «آبرونی رمانتیک»^۷، «آبرونی تقدیر»^۸، «آبرونی سقراطی»^۹ ارائه داده و یا با توجه به درجات مختلف آبرونی به تقسیم‌بندی‌های دیگر میوک از جمله «آبرونی آشکار»^{۱۰}، «آبرونی پنهان»^{۱۱} و «آبرونی ویژه»^{۱۲} اشاره می‌کند. لؤلؤة در این کتاب، سیر تاریخی آبرونی در غرب را از آغاز تا اواخر قرن نوزدهم از خلال نوشته‌های نقدی صاحب‌نظران غربی به عربی ترجمه کرده است؛ بی‌آنکه اشاره‌ای به دیدگاه‌های منتقدان عرب پیرامون این صنعت داشته باشد. در این میان، ادیبان و منتقدان دیگری از جمله «محمد العبد» در کتاب خود، بر آن است تا پس از اشاره به پیشینه و مباحث تئوری آبرونی، مصادیقی از انواع مختلف آن را در ادبیات عربی و منحصرأ در قرآن کریم بیان کند.

محمد العبد نیز تقریباً همان تعریفی را از آبرونی ارائه می‌دهد که در اصل غربی آن مطرح است. وی در این کتاب، در بحث آبرونی کلامی، از استعاره‌های تهکمی در قرآن یاد می‌کند و بر آن است تا ارتباط میان سخریه و تهکم را با مفارقة (آبرونی) به نوعی تبیین نماید. به اعتقاد العبد، «تهکم، استهزاء و سخریه از عوامل مهمی است که در بسیاری از مواقع منجر به دوگانگی معنا و تغییر واژگونه و متضاد دلالت‌های معنایی

می‌شود. به عنوان مثال کلمه «تعزیر» در عربی در اصل برای تکریم و تعظیم به کار می‌رود؛ اما در این آیه از قرآن کریم «لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» (فتح: ۹) به منظور تهکم و تمسخر گناهکاران، به معنای سرزنش و نکوهش به کار رفته است» (العبد، ۲۰۰۶: ۱۷-۱۸). با این همه خود نویسنده به این حقیقت اذعان می‌کند که اصطلاح مفارقه خاص‌تر از اصطلاح تهکم است؛ چرا که مفارقه بر پایه عنصر تضاد و تناقض است؛ حال آنکه تهکم در موقعیت‌های مختلف ممکن است خالی از این عنصر باشد. از طرفی دیگر مفارقه ارتباط مستحکم‌تری با علم معناشناسی و سبک‌شناسی دارد (ر.ک: همان: ۲۲).

با توجه به آنچه که بیان شد، به نظر می‌رسد اصطلاح «المفارقة» نزدیک‌ترین معادل برای صنعت آیرونی در ادبیات عربی باشد. المفارقة اللفظية (آیرونی کلامی) صبغة بلاغی بیشتری نسبت به سایر انواع آیرونی داشته و شیوه‌های بیانی آن از در هم تنیدگی دو صنعت بیان و بدیع حاصل می‌شود و در حقیقت دربرگیرنده الفاظ و واژگان سخنگوی زبان است که با توجه به دوگانگی کلام، تضاد موجود در سخن و گاه طنز و خنده پنهان در آن، در حوزه آیرونی جای می‌گیرد؛ در حالی که سایر انواع آیرونی بیشتر در نمایشنامه‌ها و صحنه‌های ترسیم شده در گفتگوی میان شخصیت‌ها شکل می‌گیرد که در آنها ساختار نمایشنامه، اندیشه پنهان نویسنده در ورای متن و یا موقعیت‌ها و فضای کلی حاکم بر صحنه می‌تواند فضایی آیرونیک خلق کند.

آیرونی کلامی در ادبیات عربی، ارتباط و پیوند نزدیکی با بحث مجاز دارد. مجاز در واقع نوعی شیوه بیانی است که در آن معنایی برخلاف معنای ظاهری کلام اراده می‌شود. آیرونی کلامی دربردارنده عناصر لفظ و معنا و نیز عناصر بلاغی (از جمله عکس و تضاد) است. (ر.ک: شحاده علی، د.ت: ۷) در این نوع از آیرونی هر یک از صنایع ادبی مجاز به علاقه تضاد (استعاره تهکمی)، مدح شبیه به ذم، ذم شبیه به مدح، شوخی‌نما، تعریض و تجاهل‌العارف و... از جمله شیوه‌های بیانی آیرونی کلامی به حساب می‌آیند.

۳. آیرونی کلامی در حکایت‌هایی از کتاب البخلاء جاحظ

مصادیق نزدیک به مفهوم آیرونی به ویژه آیرونی کلامی در ادبیات عربی معمولاً بیشتر در آثار طنزآمیز، نمود یافته است- شاید یکی از دلایلی که برخی منتقدان عرب، سخریه را معادل آیرونی برگزیده‌اند همین باشد البته این بدین معنا نیست که آیرونی صرفاً در

حوزه طنز کارکرد دارد. «می‌توان گفت رابطه آبرونی با طنز [همانند سخریه]، رابطه عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی گاه آبرونی با طنز یکی می‌شود و گاه با آن متفاوت است. البته تفاوتی اساسی میان طنز و آبرونی وجود دارد که طنز یک نوع ادبی است؛ حال آنکه آبرونی یک شیوه بیانی است و به این ترتیب اثر طنز می‌تواند شیوه آبرونیک را هم به کار گیرد» (غلامحسین‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۲۴).

جاحظ از زمره آن ادیبانی است که در خلق آثار خود از طنز بهره می‌برد. عوامل متعددی در شکل‌گیری شخصیت طنزپرداز جاحظ نقش دارد؛ از جمله اینکه وی ذاتاً انسانی شوخ‌طبع و بذله‌گو بوده است. «طنز جاحظ ریشه در هنر و سرشت شاد وی دارد و با موضعی که در برابر زندگی برمی‌گزیند؛ یعنی موضع توجیه و نقد در ارتباط است. آبرونی جاحظ بر طبیعت و سرشت وی مبتنی است و بر میل و عاطفه شخصی و یا هجو گزنده و سخنان رکیک استوار نیست؛ چرا که وی مردی شوخ‌طبع، شادمان و گشاده‌رو بوده و به خنده و بذله‌گویی تمایل داشته است» (محمدحسین، ۱۹۸۸: ۹۹-۱۰۰).

حکایت‌های *البخلاء*، بازتابی از مردمان عصر جاحظ با ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری خاص آنهاست و جاحظ، بهترین گزینه برای توصیف همه آن چیزی است که در زندگی و جامعه خود شاهد آن است؛ چرا که جوهره طنز با جوهر و طبیعت جاحظ تلفیق شده و موفقیت وی را در کار خویش رقم زده است. *البخلاء*، «از مشهورترین و منسجم‌ترین کتاب‌های جاحظ است که در آن، حکایات و اخبار بخیلان را گرد آورده و شیوه و منش آنان را بیان نموده و رفتار و احساسات آنها را تحلیل و زوایای پنهان وجود آنان را آشکار ساخته است». (جبر، د.ت: ۲۵) در ادامه، به بررسی حکایت‌های جاحظ از منظر آبرونی کلامی پرداخته خواهد شد. همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد آبرونی انواع گوناگونی دارد که در این مقاله، به نمونه‌هایی از حکایت‌های آبرونیک در کتاب *البخلاء* اشاره می‌شود.

نمونه اول

- قال: وكان معاوية تُعجبه القبة، وتَعَدِّي معه ذات يوم صَعَصَةَ بنِ صَوْحَانَ، فَتَنَاوَلَهَا صَعَصَةَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ مُعَاوِيَةَ. قَالَ مُعَاوِيَةَ: إِنَّكَ لَبَعِيدُ النُّجَعَةِ. قَالَ صَعَصَةَ: مَنْ أَجْدَبَ إِنْتَجَعَ^{۱۳}.
(الجاحظ، ۲۰۰۳: ۲ / ۷۸)

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، یکی از شیوه‌های آبرونی کلامی، مجاز به علاقه تضاد یا همان استعاره‌های تهکمی است. تهکم «در اصطلاح ادبی به کلامی گفته می‌شود که در آن گرامی داشتن و بزرگی جای خود را به حقارت و تحقیر می‌دهد، مژده

و بشارت به جای هشدار و ترساندن بیان شده و وعده و قول جایگزین تهدید می‌گردد، حجت و بهانه در جایگاه سرزنش قرار می‌گیرد و مدح و ستایش جایگزین تمسخر و استهزاء می‌شود» (مطلوب، ۱۹۸۶: ۳۷۵).

در این حکایت، استهزاء و تهکم کلام جاحظ، خطاب به «صعصعه بن صوحان» است. طعن و تحقیر جاحظ ناشی از رفتار ناپسند صعصعه است که آداب غذا خوردن را رعایت نمی‌کند. سخنی که معاویه خطاب به صعصعه به کار می‌برد، در قالب استعاره مکنیه تهکمیه نمود یافته است. «النجعة» در لغت به معنای یافتن چراگاه و مرتع است. معاویه صعصعه را به حیوان چارپایی تشبیه می‌کند که دائماً در پی یافتن چراگاه است. وی با به کار بردن لفظ «چریدن» شخصیت صعصعه را به تمسخر می‌گیرد و از شأن و منزلت انسانی وی کاسته و او را در زمره چارپایان به حساب می‌آورد.

نمونه دوم

– كَانَ ابُونُؤاسَ يَرْتَعِي عَلَى حِيوانِ اسْمَاعِيلَ بْنِ نَبِيختِ كَمَا تَرْتَعِي الْإِبِلُ فِي الْحَمَضِ بَعْدَ طُولِ الْحَلَّةِ. ثُمَّ كَانَ جَزَاءَهُ مِنْهُ أَنْ قَالَ: خُبِرْتُ اسْمَاعِيلَ كَالْوَشِيِّ إِذَا مَا شُقَّ يُرْفَى^{۱۴} (الجاحظ، ۲۰۰۳: ۱۲۵/۱)

در این حکایت، حرص، شکمبارگی و قدرنشناسی ابونواس موضوع آبرونی است. جاحظ که گویا از این صفات ابونواس به خشم آمده و از رفتار و منش او آزرده خاطر گشته است با بیانی تلخ و گزنده، وی را به شتری تشبیه می‌کند که بر سفره اسماعیل بن نوبخت در حال چریدن است. در این تشبیه، میان مشبه (ابونواس) و مشبه‌به (الابل: شتر) تقابل و ناهمخوانی – تشبیه انسان به حیوان – وجود دارد و هدف از آن نیز طعن و تحقیر ابونواس است. «در نوع خاصی از تعریض و طعنه، مقصود گوینده عکس کلام است؛ عکس صفات و اعمال کسی ذکر می‌شود و به همین دلیل ظاهراً با آبرونی بلاغی یا کلامی مواجهیم؛ یعنی طعنه‌ای که به شکل آبرونی می‌آید. استعاره تهکمیه و تشبیه تهکمیه از مصادیق این گونه تعریض هستند» (بهره‌مند، ۱۳۸۹: ۳۲). در نمونه یاد شده، وضعیت کلی حکایت به گونه‌ای است که خواننده به قصد و نیت جاحظ، که سرزنش و نکوهش شخصیت قصه است، از طریق تشبیه و نیز فضایی که بر حکایت حاکم است، به طرز ملموسی پی می‌برد.

نمونه سوم

- وَأَكَلَ أَعْرَابِيٌّ مَعَ أَبِي الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيِّ فَرَأَى لَهُ لُقْمًا مُنْكَرًا: وَهَالَهُ مَا يَصْنَعُ، قَالَ لَهُ: مَا اسْمُكَ؟
قال: لُقْمَان. قال: صَدَقَ أَهْلُكَ. أَنْتَ لُقْمَان. ^{۱۵} (الجاحظ، ۲۰۰۳: ۸۳/۲)

در این حکایت، «ابوالأسود» نام «لقمان» را- که از شخصیت‌های به نام و برجسته عرب است- براننده اعرابی دانسته و با این کار به ظاهر قصد مدح و ستایش وی را دارد؛ اما در حقیقت، شخصیت وی را هدف گرفته و قصد ذم و نکوهش اعرابی را دارد. «ابوالأسود» با تصدیق نام «لقمان» این اسم را مشتق از فعل (لَقِمَ) که در فارسی به معنای لقمه کردن است می‌داند. ابوالأسود که از شیوه غذا خوردن اعرابی و حرص و ولع او شگفت‌زده شده، هنگامی که متوجه نامش می‌شود به تعریض و طعنه برگزیدن چنین نامی را که یاد آور شخصیت لقمان حکیم است، سزاوار وی می‌داند.

نمونه چهارم

- وَجَاءَ غُلَامٌ إِلَى خَالِدِ بْنِ صَفْوَانَ بِطَبَقِ خَوْخٍ- إِمَّا أَنْ يَكُونَ هَدِيَّةً وَإِمَّا أَنْ غُلَامُهُ جَاءَ بِهِ مِنَ الْبُسْتَانِ- فَلَمَّا وَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ: لَوْلَا أَنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ أَكَلْتَ مِنْهُ لِأَطْعَمْتُكَ وَاحِدَةً^{۱۶} (همان: ۷۵).

شوخی‌نما (الهزل الذی یراد به الجدل)، همان‌گونه که از نامش پیداست ساختاری هزل و مطایبه‌آمیز دارد؛ اما در باطن، معنایی جدی و به دور از هر گونه شوخی و مزاح دارد. این شیوه از آبرونی کلامی در ادبیات عربی با عنوان «المفارقة الهزلية» به کار می‌رود. هدف جاحظ از نقل این حکایت، که در قالب هزل بیان داشته است، رسیدن به نیت پنهان بخیل مورد نظر است که به ظاهر قصد اطعام کردن غلامی را دارد که طبقی از هلو برایش آورده؛ اما خود غلام، قبلاً از هلوها خورده است و صفوان نیز همین امر را دستاویز قرار می‌هد. جمله‌ای که صفوان خطاب به غلام بیان می‌کند تنها بهانه‌ای است تا غلام را اطعام نکند و آبرونی موجود نیز در همین قسمت نهفته است؛ چرا که وی از ابتدای قصد اطعام غلام را نداشته و در اصل نیت وی، عدم اطعام غلام بوده است و به همین جهت - صفوان - برای اطعام نکردن غلام، این شگرد زیرکانه و لطیف را به کار می‌برد.

نمونه پنجم

- وَكَانَ أَبُو سَعِيدٍ يَنْهَى خَادِمَهُ أَنْ تُخْرَجَ الْكُسَّاحَةُ مِنَ الدَّارِ، وَأَمَرَهَا أَنْ تَجْمَعَهَا مِنْ دُورِ السَّكَّانِ، وَتُلْقِيَهَا عَلَى كُسَّاحَتِهِمْ. فَإِذَا كَانَ فِي الْحَيْنِ، جَلَسَ وَجَاءَتِ الْخَادِمُ وَمَعَهَا زَيْلٌ، فَعَزَلَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكُسَّاحَةِ زَيْلًا، ثُمَّ فَتَشَّتْ وَاحِدًا وَاحِدًا... وَأَمَّا مَا وَجِدَ فِيهِ مِنَ الصُّوفِ

فَكَانَ وَجْهُهُ أَنْ يُبَاعَ... وَمَا كَانَ مِنْ خِرْقِ الثِّيَابِ فَمِنْ أَصْحَابِ الصِّينِيَّاتِ وَالصَّلَاحِيَّاتِ، وَمَا كَانَ مِنْ قُشُورِ الرُّمَّانِ فَمِنْ الصَّبَاغِينَ وَالذَّبَاغِينَ، وَمَا كَانَ مِنْ نَوَى التَّمْرِ لِأَصْحَابِ الْحُثُوفِ، وَمَا كَانَ مِنْ نَوَى الْخَوْخِ لِأَصْحَابِ الْعَرَسِ، وَمَا كَانَ مِنَ الْمَسَامِيرِ وَقِطْعِ الْحَدِيدِ لِلْحَدَّادِينَ، وَمَا كَانَ مِنْ قِطْعِ عِظَامٍ لِلْوَقُودِ... وَكَانَ يَقُولُ: مَنْ لَمْ يَتَعَرَّفِ الْاِقْتِصَادَ تَعَرَّفِي فَلَا يَتَعَرَّضُ لَهُ^{۱۷} (الجاحظ، ۲۰۰۳، ۲ / ۶۸-۶۹).

این حکایت نیز نمونه‌ای دیگر از آبرونی کلامی است که در قالب شوخی نما (المزول الذی یراد به الحد) بیان شده است. این نوع از مفارقه با هدف طعنه و تهمک، چگونگی رفتار فرد خسیس را به تصویر می‌کشد. توصیفی که جاحظ از عملکرد این فرد خسیس ارائه می‌دهد در ظاهر به قصد شوخی و طنز است؛ اما مقصودی که جاحظ در پی آن است صورتی جدی و به دور از هر گونه شوخی دارد. در حقیقت جاحظ، رفتار خسیس را ناپسند دانسته و از بخل وی سخن می‌گوید و با تعریض و کنایه شدت بخل وی را به تصویر می‌کشد؛ آن هنگام که با جمع آوری زباله‌های دیگران به دنبال سودجویی و کسب درآمد است.

نمونه ششم

– مِنَ الْبِخْلَاءِ الْمَاكِرِينَ مُحَمَّدٌ بْنُ أَبِي الْمُؤْمَلِ الَّذِي وَكَانَ كَثِيرًا مَا يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ إِذَا بَكَرُوا عَلَيْهِ: لِمَ لَا نَشْرَبُ أَقْدَاحًا عَلَى الرَّيْقِ؟ فَإِنَّهَا تَقْتُلُ الدِّيدَانَ، وَتَحْفِشُ لَأَنْفُسِنَا قَلِيلًا؛ فَإِنَّهَا تَأْتِي عَلَى جَمِيعِ الْفُضُولِ، وَتُشَهِّي الطَّعَامَ بَعْدَ سَاعَةٍ، وَسُكْرُهُ أَطْيَبُ مِنْ سُكْرِ الْكِطْطَةِ. وَالشَّرَابُ عَلَى الْمَلَأَةِ بَلَاءٌ. وَهُوَ بَعْدَ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ نَبِيذِي خَالِصٌ. وَمَنْ لَمْ يَشْرَبِ عَلَى الرَّيْقِ فَهُوَ نَكْسٌ فِي الْفُتُوَّةِ وَدَعِيٌّ فِي أَصْحَابِ النَّبِيذِ... وهذا – حَفِظَكَ اللَّهُ – هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا لَا يُعَايِنُونَ فِيهِ لُقْمَةً وَاحِدَةً، وَلَا يُدْخِلُ أَحْوَابَهُمْ مِنَ الثَّقَلِ مَا يَزِنُ خَرْدَلَةً! وَهُوَ يَوْمَ سُرُورِهِ النَّامُ لِأَنَّهُ قَدْ رِيحَ الْمَرْزَةِ، وَتَمَتَّعَ بِالْمُنَادِمَةِ^{۱۸} (همان: ۱۷۷/۱).

ناشتا شراب نوشیدن – به اعتقاد ابی مؤمل – سودمند است؛ اما در حقیقت نیت وی از بیان این سخنان، سود رساندن به دوستان و هم‌نشینان خود نیست. ظاهر کلام مؤمل مخالف با اعتقاد وی بوده و بر این اساس نوعی ایهام و دوگانگی در کلام وی دیده می‌شود. در حقیقت، هدف اصلی او دست‌نخورده ماندن غذایی است که اگر زیرکی و چاره‌اندیشی وی نبود، توسط دوستانش خورده می‌شد و همین تضاد و مغایرت میان ظاهر کلام ابی مؤمل و نیت اصلی وی آبرونی موجود در حکایت را شکل می‌دهد.

نمونه هفتم

– حَدَّثَنِي أَبُو الْجَهَّاجِ الثُّورِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْأَحْوَصِ الشَّاعِرُ، قَالَ: كُنَّا نَفْطِرُ عِنْدَ الْبَاسِيَانِ. فَكَانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ قُبْلَنَا، وَيَسْتَلْقِي عَلَيَّ فِرَاشَهُ وَيَقُولُ: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُوجِهَ اللَّهِ، لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا»^{۱۹} (الجاحظ، ۲۰۰۳: ۱/ ۷۷).

آبرونی موجود در این حکایت، در آیاتی نهفته است که میزبان در مقابل میهمانان خود بیان می‌دارد. در واقع، گوینده عکس و متضاد سخنی را که بر زبان آورده اراده می‌کند و به تعریض و کنایه معنایی مغایر با آیه مذکور را در نیت دارد؛ چرا که بخیلان عمدتاً بدون غرض و یا چشم‌داشتی کسی را به میهمانی نمی‌پذیرند و عبارت «لا نريد منكم جزاء ولا شكورا» به معنای (برید منکم جزاء و شكورا) است؛ بدین معنا که در برابر پذیرایی از شما، پاداش و بخششی انتظار داشته و می‌خواهم.

نمونه هشتم

– قَالَ الْخَلِيلُ السَّلُولِيُّ: أَقْبَلَ عَلَيَّ يَوْمًا الثُّورِيُّ... فَقَالَ لِي: هَلِ اصْطَبَعْتَ بَمَاءِ الزَّيْتُونِ قَطُّ؟ فَقُلْتُ: لَا وَاللَّهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَوْ فَعَلْتَهُ مَا نَسَيْتَهُ؛ فَقُلْتُ: أَجَلْ إِنَّي وَاللَّهِ لَوْ فَعَلْتَهُ مَا نَسَيْتُهُ.^{۲۰} (همان: ۳/۲)

در این حکایت، آبرونی در جوابی است که شخص بخیل (الخليل السلولي) به فردی که مخاطب اوست (الثوري) بیان می‌کند. خلیل، عیناً همان جمله‌ای را بر زبان می‌آورد که (الثوري) بیان کرده؛ اما در باطن، عکس معنایی را از آن اراده می‌کند که مقصود مرد ناشناس است. مقصود مرد آن است که اگر وی-خلیل- در غذای خود از زیتون استفاده کند به دلیل اثر مطلوبی که زیتون دارد هرگز تأثیر مثبت زیتون را فراموش نخواهد کرد؛ اما پاسخی که خلیل به وی می‌دهد نوعی دوگانگی و ایهام دارد. وی در ظاهر، با تکرار سخن الثوری، کلام او را تأیید می‌کند؛ اما غرض وی چیزی جز این است و مغایر با ظاهر سخن اوست. مقصود خلیل از فراموش نشدن، فراموش نشدن روغن زیتونی است که برای صرف غذا به هدر رفته است نه فراموش شدن تأثیر مطلوبی که زیتون دارد.

نمونه نهم

– إِنَّ أَنْاسًا مِنَ الْمَرَاوِزَةِ إِذَا لَبَسُوا الْحِفَافَ فِي السَّنَةِ الْأَشْهَرِ الَّتِي لَا يَتَرَعُونَ فِيهَا خِفَافِهِمْ، يَمْشُونَ عَلَى صُدُورِ أَقْدَامِهِمْ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ، وَعَلَى أَعْقَابِ أَرْجُلِهِمْ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ حَتَّى يَكُونَ كَأَنَّهُمْ

لم یلبسوا خفافهم إلا ثلاثة أشهر، مخافة أن تنجرد نعال خفافهم أو تنقب^{۲۱} (الجاحظ، ۲۰۰۳: ۵۴/۱).

آیرونی موجود در این حکایت در چند جمله متوالی در هم تنیده شده است. جمله اول- «في الستة الأشهر التي لا يزعون فيها خفافهم»- یعنی اینکه آنان نیمی از سال کفش نمی پوشند و در نیم دیگر سال، کفش به پا می کنند. این جمله اشاره به مدت کوتاه شش ماهه ای دارد که این گروه کفش به پا می کنند و در حقیقت هدف جاحظ از بیان این توصیف، زمینه سازی مقدماتی برای خلق فضای آیرونیکی است که در جملات بعدی به تصویر می کشد؛ چرا که آنان در طی همان مدت کوتاه شش ماهه که کفش به پا می کنند، سه ماه بر پاشنه و سه ماه دیگر بر روی پنجه پا راه می روند. با اندک تأملی در تأثیرگذاری جملات و عبارت این حکایت، درمی یابیم که طعن و تعریض جمله اول، در جملات پایانی گزنده تر و کنایی تر نمود یابد و از ترسیم بخل مروزی ها به بیان شدت بخل آنان و شیوه ای که برای سالم ماندن طولانی مدت کفش هایشان به کار می بندند می رسد. هدف از خلق چنین ساختاری، تهکم و تمسخر شخصیت حکایت است. صورت حکایت اگر چه در قالب هزل بیان شده؛ اما محتوای پیام جاحظ کاملاً مغایر با صورت ظاهری سخن اوست. جاحظ تنها به منظور سرگرمی و خندانند مخاطب به نقل حکایت نمی پردازد؛ بلکه با تعریض و کنایه، عملکرد بخیلان را هدف قرار داده و به گونه ای جدی، از آنان انتقاد می کند.

۴. نتیجه

جاحظ با نوشتن حکایت هایی لطیف و جذاب توانایی و مهارت خود را در طنزپردازی به اثبات رسانده است. وی درون مایه حکایت هایش را از مردم روزگارش برمی گیرد و به مدد عناصر ممتاز وجودی خویش، آنها را در قالب آیرونی قرار می دهد و به زیباترین صورت، صحنه حکایت هایش را به تصویر می کشد. لحنی که جاحظ برمیگزیند، فضایی که حکایت ها را در آن توصیف می کند، مهارتش در انتخاب الفاظ و عبارات و نوع بیان منحصر به فردش، همگی مناسب قالب مفارقه یا آیرونی است. ساختار حکایت های جاحظ، در برخی از حکایت ها، همان چارچوب و ساختار اصلی آیرونی کلامی را دارد. مغایرت موجود میان لفظ و معنا در کلام وی که در اغلب موارد غافل گیری مخاطبان را به همراه دارد، طعن و استهزاء پنهان در جملاتش، گوشه و کنایه بر خسیسان و گاه خنده حاصل از حکایت ها نشان می دهد که عناصر زنده و پویای آیرونی کلامی به

بهترین وجه در اثر جاحظ نمود یافته است. حکایت‌های که جاحظ در بیان آنها از صنعت آبرونی کلامی بهره می‌برد عمدتاً با طنز و تمسخر همراه است و این امر بیانگر آن است که جاحظ از آبرونی به عنوان ابزاری در ترسیم چهرهٔ مضحک خسیسان بهره می‌برد. تهکم، تعریض و بیش از همه، شوخی‌نما (الهزل الذی یراد به الجحد) که در ادبیات عربی تعبیر «المفارقة الهزلية» برای آن به کار برده شده است از جمله شیوه‌های بیانی آبرونی کلامی است که جاحظ در خلق حکایت‌های خود از آن بهره می‌برد. آبرونی هنر است. هنر بیانی اثرگذار و ماندگار و جاحظ هنرمندی است که با ظرافت تمام دقایق این هنر را به کار می‌بندد و به زوایای پیدا و پنهان آن رخنه می‌کند و آن را بستری مناسب برای حکایت‌های خود قرار می‌دهد و با این کار، پیشتازی این عرصه را از آن خویش می‌نماید. آبرونی کلامی در بیان جاحظ با طنز و مؤلفه‌های آن از جمله طعن و نیشخند و تمسخر آمیخته شده است؛ به گونه‌ای که خواننده در پس هر حکایت غرض اصلی نویسنده را در می‌یابد و از طنز نهفته در آن منفعل می‌گردد. بر این اساس می‌توان گفت البخلاء جاحظ اثری طنزآمیز است که به شیوه‌ای آبرونیک بیان شده است. در حقیقت جاحظ با زبان آبرونی و با لحنی طنزگونه به نکوهش خسیسان می‌پردازد و در اصلاح این معضل اجتماعی می‌کوشد؛ چرا که خنده حاصل از طنز، خنده تلخی‌ها و کاستی‌هاست، نشان دادن عیب‌ها و ناراستی‌ها و بیان حقایقی است که شاید با قرار گرفتن در قالب طنز از جدی بودن آن کاسته شود؛ اما به مراتب اثرگذارتر خواهد بود و این همان غرض پنهانی است که جاحظ در *البخلاء* دنبال می‌کند.

پی‌نوشت

۱. *humou*
۲. *sarcasm*
۳. *Comic*
۴. المفارقة اللفظية
۵. مفارقة الموقف
۶. المفارقة الدرامية
۷. المفارقة الرومانسية
۸. المفارقة اللاشخصية
۹. مفارقة الاستخفاف بالذات
۱۰. المفارقة الصريحة
۱۱. المفارقة الخفية

۱۳. گفت: معاویه از دنبالچه گوسفند خوشش می‌آمد. روزی صعصعه بن صوحان با او مشغول غذا خوردن بود و صعصعه دنبالچه را از ظرف معاویه برداشت و تناول نمود. معاویه بدو گفت: تو در دوردست در جستجوی چراگاهی. صعصعه در جواب گفت: هر کسی به قحطی گرفتار آید، در پی یافتن چراگاه است.
۱۴. ابونواس بر سر سفره اسماعیل بن نبیخت می‌چرید همانند شتری که مدت طولانی گیاه شیرین نخورده و گیاه شور و تلخ می‌خورده است. سپس ابونواس به نشانهٔ قدردانی از مهمان‌نوازی او چنین می‌گفت: سفرهٔ اسماعیل همچون پارچه‌ای نقش و نگاردار است که هرگاه شکافته و پاره شود رفو می‌گردد.
۱۵. روزی یک اعرابی با ابوالاسود دؤلی هم‌غذا شد. ابوالاسود هنگامی که دید اعرابی لقمه بزرگی برداشته از این عمل وی شگفت‌زده شد و بدو گفت: نامت چیست؟ گفت: لقمان. ابوالاسود گفت: خانواده‌ات نام تو را به درستی انتخاب کرده‌اند؛ چون در حقیقت تو دو لقمه هستی.
۱۶. غلامی با طبعی از هلو به عنوان هدیه یا به عنوان دست‌چینی که غلام آن را از باغ آورده باشد - نزد خالد بن صفوان آمد. هنگامی که طبق را در مقابل او قرار داد گفت: اگر نمیدانستم که از این هلوها خورده‌ای یک هلو به تو می‌دادم.
۱۷. ابوسعید کنیز خود را نهی می‌کرد از اینکه زباله‌ها را بیرون از خانه بریزد و علاوه بر این به او دستور می‌داد که زباله‌های همسایگان را جمع‌آوری کند و بر روی زباله‌هایشان بریزد. یکبار همین‌طور که نشسته بود کنیزش به همراه زنبیلی آمد و زباله‌های داخل زنبیل را در برابر ابوسعید خالی نمود و سپس یکی یکی آنها را واری کرد... لباس‌های پشمی را برای فروش، لباس‌های مندرس و پاره را برای تعمیر، پوسته‌های انار را برای رنگ‌رزا، هسته‌های خرما را برای خرمافروشان، هسته‌های هلو را به منظور کاشت برای باغبانان، میخ‌ها و آهن‌پاره‌ها را برای آهن‌گران و خلاصه تکه‌های استخوان را برای سوزاندن جدا می‌کرد و چنین می‌گفت که: هرکس به اندازهٔ من از اقتصاد و میانه‌روی نداند دست به چنین کاری نزند.
۱۸. محمد بن ابی‌مؤمل از جمله خسیسان زیرک و مکار بود که پیوسته به دوستان خود که صبح زود به نزد وی می‌رفتند می‌گفت: چرا ناشتا پیاله‌ای شراب ننوشیم؟ زیرا شراب گرم‌های بدن را از بین می‌برد و اندکی ما را از خود بی‌خود می‌سازد و اضافات را با خود می‌برد و بعد ساعتی میل به غذا را در انسان افزون می‌سازد و مستی آن بهتر از لذت پرخوری و شکمبارگی است، شراب نوشیدن با شکم پر بلا و مصیبت به بار آورد و این دلیل آن است که شراب من ناب و خالص است و هر که ناشتا از آن ننوشد در جوانمردی ضعیف و بی‌خاصیت بوده و در میان شرابخواران بی‌اصل و نسب است... این سخنان - خداوند نگهدارت باشد - برای روزی بود که آنان لقمه غذایی نمی‌دیدند و به اندازهٔ خردلی غذا وارد شکم آنان نمی‌شد. آن روز، روز شادمانی وی بود؛ زیرا از مصیبتی سود برده و از مجالست بهره‌مند می‌شد.
۱۹. ابوجهجه نوشیروانی به نقل از ابواحوص شاعر روایت می‌کند که احوص گفت: در نزد باسیانی صبحانه می‌خوردیم. وی در مقابل ما دستانش را بالا می‌برد و طاق باز بر بستر خود می‌خوابید و می‌گفت: من به جهت رضای خداوند شما را اطعام میکنم و از شما پاداش و قدردانی نمی‌خواهم.
۲۰. خلیل سلولی گفت: روزی ثوری نزد من آمد و به من گفت: آیا تا به حال آب زیتون درست کرده‌ای؟ گفتم: به خدا سوگند نه. گفت: به خدا قسم اگر این کار را بکنی هرگز آن را فراموش نمی‌کنی. گفتم: آری اگر چنین کنم (هرگز) فراموش نخواهم کرد.

۲۱. مردمانی از مرو هنگامی که کفش به پای می‌کنند در شش ماه از سالی که کفش می‌پوشند سه ماه را بر پنجه پا و سه ماه دیگر را بر پاشنه پا راه می‌روند؛ گویا که تنها سه ماه کفش پوشیده‌اند از بیم آنکه مبادا کف کفش آنان جدا شود و یا اینکه سوراخ گردد.

منابع

- بهره‌مند، زهرا، «آبرونی و تفاوت آن با طنز و صنایع بلاغی مشابه»، *زبان و ادب پارسی*، ش ۴۵، ۹-۳۶، ۱۳۸۹.
- الجاحظ، أبي عثمان عمرو بن بحر، *البخلاء*، بيروت، رشاد برس، ۲۰۰۳.
- جبر، جمیل، *الجاحظ و مجتمع عصره في بغداد*، بيروت، دارصادر، د.ت.
- داد، سیما، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، تهران، مروارید، چاپ چهارم، ۱۳۸۷.
- شحادة علي، عاصم، «المفارقة اللغوية في معهود الخطاب العربي: دراسة في بنية الدلالة»، *الجامعة الإسلامية العالمية بماليزيا، الأثر، العدد ۱۰، ۱-۲۲*، د.ت.
- الصلح، منقح، *السخرية في النثر العربي من الجاهلية حتى القرن الرابع*، رسالة قدمت إلى الدائرة العربية في جامعة بيروت الأمريكية لنيل شهادة استاذ علوم، ۱۹۵۳.
- عبدالحميد، شاكر، *الفكاهة والضحك*، كويت، عالم المعرفة، ۲۰۰۳.
- العبد، محمد، *المفارقة القرآنية*، القاهرة، مكتبة الآداب، الطبعة الثانية، ۲۰۰۶.
- علي، نجاة، «مفهوم المفارقة في النقد الغربي»، *نزوى*، العدد ۵۳، ۱-۱۲، ۲۰۰۹.
- غلامحسين زاده، غلامحسين، «مقایسه آبرونی با صناعات بلاغی فارسی»، *زبان و ادبیات فارسی*، سال ۱۹، ش ۷۰، ۱۰۷-۱۳۵، ۱۳۹۰.
- محمد امین طه، نعمان، *السخرية في الادب العربي حتى نهاية القرن الرابع الهجري*، دارالتوفيقية، ۱۹۷۸.
- محمدحسین، عبدالحلیم، *السخرية في ادب الجاحظ*، الدار الجماهيرية للنشر، ۱۹۸۸.
- مطلوب، احمد، *معجم المصطلحات البلاغية وتطورها*، المجمع العلمي العراقي، ۱۹۸۶.
- مكاريك، ايرناريمان، *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمه مهراڻ مهاجر و محمد نبوی، تهران، آگه، چاپ سوم، ۱۳۸۸.
- ميوک، سي، *المفارقة، موسوعة المصطلح النقدي*، ترجمة د. عبدالواحد لؤلؤة، المؤسسة العربية للدراسات والنشر، ۱۹۹۳.
- وهبه، مجدي، *معجم المصطلحات العربية في اللغة والادب*، بيروت، مكتبة لبنان، الطبعة الثانية، ۱۹۸۴.